



■ ابوالقاسم سرحدی زاده

## یار مظلومان ، کابوسی منافقین...

باشم. خیلی عجیب بود، یعنی اینجا بود که انسان واقعاً فریفته این شخصیت می شد. اگر بازگان ها مبارزه ای کرده بودند، لاجوردی هاصد بار پیش از اینها مبارزه کرده بودند. لاجوردی ها خون داده بودند، لاجوردی ها هیچگاه جدا نشده بودند. لاجوردی ها انحراف از شان زاییده نشده بود. اینها از ابتدا در آن خط اسلام ناب بودند. آنها حالا که انقلاب پیروز شده است، آمدند، ولی لاجوردی ها همان گونه مظلومانه در گوشه ای ایستاده و منتظر بودند که به او بگویند تو هم کاری برای انقلاب انجام بده و هیچ گاه پیش نیامد که خودش را به نحوی مطرح کند و یا مدعی شود، خودش را جلو بیندازد یا اینکه در گوشه ای بالاتر جایی برای خودش اختصاص بدهد. او هرگز برای این ساخته نشده بود. فقط برای خدمت خالصانه ساخته شده بود؛ خدمتی که هیچ گونه عیب و ربایی در آن وجود نداشته باشد. به یاد داریم که دشمنان انقلاب آرام آرام خودشان را نشان دادند و در رأس آنها منافقین که واقعاً نفرت انگیزترین دشمن این انقلاب بودند و هیچ کس به اندازه اینها با انقلاب خصومت نورزید. حتی امام بزرگوار ما فرمودند که اینها فساد را به وجود آوردند که آمریکانیاورد. امام هم به اینها اعتماد ندارد. اینها فکر می کردند اگر خشونت داشته باشند، کسی نمی تواند با آنها مقابله کند و نمی دانستند که شخصیتی مثل لاجوردی همان قدر که با دوستانش با مهربانی و دوستی و افتخادگی برخورد می کند، با دشمنانش نهایت خشونت را دارد و هیچ گونه ملاحظه ای را با کسانی که بخواهند با این انقلاب و امام برخورد کنند، نمی کند. اصلاً فکر نمی کردند که لاجوردی چنین طوفانی را با دشمنان انقلاب به پا کند و بدون دره ای تردید و کوچک ترین ملاحظه ای با تمام کسانی که مقابل این انقلاب ایستاده بودند، برخورد نماید و شما دیدید که نسل منافقین را این شهید بزرگوار ریشه کن کرد و در خاتمه آنها بودند که انتقام خودشان را از شهید لاجوردی گرفتند.

برای لاجوردی چنین مرگی مبارک بود، چنین مرگی آرزو بود، چنین مرگی در انتظارش بود. او در تمام دورانی که منافقین در مقابل انقلاب بودند، با آنها مقابله کرد و آن چنان خشونت به آنها نشان داد و فهماند که خشونت یعنی چه که اگر منافقین فکر می کردند با خشونت می توانند کسی را بترسانند، آن موقع با کسی مانند لاجوردی روبرو خواهند بود که از خشونت و اقتدار او فرسنگ ها میگریختند و گریزان بودند و دیگر اسم لاجوردی برای منافقین یک خواب وحشتناک بود.

این کانون اقتدار (شهید لاجوردی) اگر وجود نداشت، معلوم نبود که ما از این ضد انقلاب بی رحم چه صدماتی را بخوریم. با سادگی هایی که کم و بیش دیدید، اما این سردار بزرگوار و قدرتمند انقلاب یکنه با تمام قدرت و با جمعی از دوستان خودش واقعاً منافقین را به زانو در آورد و آنها را به شدیدترین شکل سرکوب کرد تا دیگر هوس نکنند در داخل ایران جولان بدهند و به ناگزیر از ایران بیرون بروند. لاجوردی بود که به اینها فهماند دیگر در ایران با بودن لاجوردی جایی برای آنها نیست. ■

از آنچه که به وقوع پیوسته، ناخرسند است و بپندارد که کار به اتمام رسیده و وظایف او خاتمه یافته. او همیشه فکر می کرد که می باید برای این انقلاب جانفشانی بکند، رنج ببرد و هر جا که باری هست، حتماً او بر دوش بگیرد، مبادا که کسی در حمل بارهای انقلاب از او جلو بیفتد.

من به سهم خود از این شهید بزرگوار خجالت می کشم. یعنی من که الان اینجا نشسته ام و دارم از او یاد می کنم. از اینکه زن و بچه دارم و برای خودم خانه ای دارم، از این شهید بزرگوار طلب مغفرت می کنم و امیدوارم که بر ما ببخشاید. ما می بایستی در واقع در خاک زندگی کنیم. ما نمی بایستی آسایش داشته باشیم. ما می بایستی پی در پی در راه این شهیدان قرار می دادیم و در کنار همین ها جان می دادیم. حالا تقدیر چنین نخواست و تقدیر چنین خواسته که مثلاً در یک منصب هایی به صورت خدمتگذار باشیم. حالا فرض بفرمایید بنده امروز نماینده مجلس شورای اسلامی هستم، ولی فکر می کنم که ما واقعاً در مقابل چنین پهلوان های رنج و شهادتی، عناصر کوچکی هستیم.

بنده احساس حقارت می کنم و فکر می کنم که لیاقت این را ندارم. من مثل آنها زندگی کنیم و مثل آنها به پایان برسیم. این گونه به پایان رسیدن لیاقت می خواهد. شایستگی قبلی می خواهد، آمادگی قبلی می خواهد. او خودش را آماده کرده بود برای این گونه خاتمه یافتن و این عشق بی سبب به کسی هدیه نمی شود و حتماً می بایستی یک تحفه ای در آن شخصیت وجود داشته باشد.

خرمندی این شهید این بود که لبخندی بر لب مظلومی بنشیند و بتواند دردمندی را تسکین بدهد. انتقام در زندگی اش آن لحظاتی بوده که توانسته انتقام مظلومان را از ظالمان و گردنکشان و فتنه افروزان بگیرد. کسی که سرباز فداکار این انقلاب و در تمام دوران جوانی و میانسالی در خدمت این انقلاب بود. هرگز ادعایی نکرد، هرگز نشد که ایشان بیاید و مدعی این باشد که من برای این انقلاب کار کرده ام و خدمت کرده ام و الان سهمی یا نقشی داشته

در دورانی محکومیت در زندان های ستمشاهی، پلیس زندان افرادی را زیر نظر داشت و با زیر نظر داشتن افراد و رفتارها، به اصطلاح ملاحظات خودشان را به دستگاه های امنیتی رژیم نهاد منعکس می کردند که در اینجا چه کسانی روحیه دارند و چه کسانی ندارند یا روی چه کسانی باید حساب باز کرد و از آنها ترسید؟ دستگاه های امنیتی زندان، این را به صورت روزمره در دفاتر زندان، واقعه نگاری می کردند. در این واقعه نگاری ها رفتارهای روزمره زندانیان منعکس می شد که اینها در زندان چه می کنند؟ اکنون خوب است که این واقعه نگاری ها پیدا بشوند و ببینیم چه قضایاتی راجع به این بزرگواران کردند. اینها می نوشتند کسانی که در زندان روحیه دارند یا به دیگران روحیه می دهند یا کسانی که زندان اصلاً برایشان مسئله ای نیست، زندان برایشان یک جایی است که بسیار خوش آیندتر و شاداب تر از آزادی است، چون در اینجا می بینند که به هر حال در عمق رنجی واقع شده اند که به مبارزه احتیاج دارد و خودشان را در این رنج قرار داده اند.

در آن شرایط طبیعی بود که یک چهره ای مثل شهید لاجوردی در هر صورتی می بایستی از طرف دستگاه امنیتی رژیم مورد محافظت قرار بگیرد؛ بنابراین این می بینیم که در این شهید بزرگوار از زندان آزاد می شود، چون کاملاً زیر نظر است و او هم کسی نیست که دست از مبارزه بردارد. چندی نمی گذرد که دوباره راهی زندان می شود و این زندان آمدن آنها بی در پی رخ می دهد؛ یعنی از ابتدای شروع مبارزه تا پیروزی انقلاب، باید بارها و بارها این بزرگوار راهی زندان شد و هر بار مورد شکنجه های بسیاری قرار گرفت. شما این را بداندید که به خصوص با چنین قهرمانی هایی در بدو دستگیری، رفتارهای بسیار کشنده ای می شد؛ به شکلی که این پهلوان بزرگ انقلاب، آخرین بار که به چنگ دستگاه های امنیتی افتاد، آن چنان به او فشار آوردند و مورد شکنجه قرار گرفت که برای همیشه کمر و چشمهایش دچار عارضه شدند و تا همین روزهای آخر که به شهادت رسید، این عوارض را به همراه داشت، اما دریغ از یک آه که از دهان این پهلوان شنیده شد؛ دریغ از یک شکوه که خدای ناخواسته این پهلوان داشته باشد. من در دنباله صحبت هایم، درباره بی وفایی هایی که گهگاه به چنین چهره های نازنین و انقلابی رفت، سخن خواهیم گفت که علی القاعده می بایستی شکوای این پهلوان داشته باشد، ولی هرگز صورت نگرفت. اینها کسانی بودند که خودشان را در خدمت این انقلاب و به تعبیری در یک انقلاب دائمی قرار داده بودند و به هیچ چیز دیگر جز پیروزی انقلاب و تعالی انقلاب نمی اندیشیدند. بنابراین برای وی مهم نبود که آیا در این انقلاب خدمتی را از او بخواهند یا نخواهند و اگر خدمتی را از او می خواستند، با جان و دل می پذیرفت. هر گاه هم که از او دریغ می کردند، باز به گونه ای خودش را در مسیر انقلاب و خدمت به انقلاب قرار می داد. به هر صورت این بزرگواران در دوران زندان به واقع رنج روزی کردند، یعنی خودشان را با رنج بزرگ کردند و با رنج به شهادت رسیدند. در تمام این دوران لحظه ای نبود که ما ببینیم ایشان



**این کانون اقتدار (شهید لاجوردی) اگر وجود نداشت، معلوم نبود که ما از این ضد انقلاب بی رحم چه صدماتی را بخوریم. با سادگی هایی که کم و بیش دیدید، اما این سردار بزرگوار و قدرتمند انقلاب یکنه با تمام قدرت و با جمعی از دوستان خودش واقعاً منافقین را به زانو در آورد**